

آیا جنبش مشروطه‌ی ایران شکست خورد؟*

فریدون مجلسی

پژوهشگر و مترجم

از مشروطه یعنی حکومت قانونمند انتظار می‌رود در جامعه دموکراسی را بگستراند، حکومت عادلانه‌ی قانون، یعنی حکومت مردم بر مردم برای مردم را جایگزین تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌ها و هوس‌های فردی کند و دادگاه‌های مستقل فراتر از هرگونه اعمال نفوذ سیاسی به دادگستری مشغول باشند، و رکن چهارم یعنی رسانه‌های جمعی بر پایه‌ی اصل ارزشمند آزادی عقیده و بیان به روشنگری و هشیارسازی قوای سه‌گانه کمک کنند و به قول امروزی‌ها حاکمیت شفاف یا شفافیت در حاکمیت را برقرار سازند و تضمینی بر بقای حکومت قانون باشند.

اگر منظور از پرسشی که عنوان این سخن است نیل به اهداف فوق باشد، باید گفت که نه فقط نهضت مشروطه‌ی ایران بلکه انقلاب‌های ژرف‌تر در راه نیل به همان اهداف، حتی انقلاب فرانسه که شاید پرچم‌دار جنبش‌های نهضت‌های دیگر بوده است نیز شکست خورده‌اند، تا چه رسد جنبش مشروطیت ایران که از پایگاه توده‌ای و مردمی ژرفی نیز برخوردار نبود!

* این مقاله برگرفته از سخنرانی نویسنده در نشست گروه هنر و ادبیات مؤسسه‌ی بین‌المللی گفت‌وگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌هاست که در تاریخ ۱۳ مرداد ۱۳۸۷ ایراد گردید.





صد سال جنگ نه صنعتی
برجای گذاشته بود،
نه مدرسه‌ای،
و نه ثروتی که بتواند
حرکتی دوباره
و تازه را آغاز کند!
حتی دیگ و سه پایه‌ی
آشپزخانه‌های مردم را
برای ساخت آخرین
توپ‌ها به ریخته‌گران
سپرده بودند

هم شکست. ایرانیان که تا جنگ ایران و روس هنوز خود را تنها هم‌اورد روم می‌انگاشتند که اگر در برابر آنان شکستی می‌خوردند امید پیروزی بعدی را در دل می‌پروراندند، هنوز هم روس‌ها و فرنگیان را روم می‌انگاشتند و همچون مُشت بازی بازنده که تا آخرین رمق مقاومت کند، گرچه با بریدن سر سردار روس سیسیانوف یا به عبارتی ژنرال آشپوختور [انسپکتور = بازرس] آغاز شد، اما سرانجام با مُهر ترکمانچای پای درآمد، و تفوق آن دشمن آبی چشم را امری ذاتی و یقینی انگاشت. و این در حالی بود که آن صد سال جنگ نه صنعتی برجای گذاشته بود، نه مدرسه‌ای، و نه ثروتی که بتواند حرکتی دوباره و تازه را آغاز کند! حتی دیگ و سه پایه‌ی آشپزخانه‌های مردم را برای ساخت آخرین توپ‌ها به ریخته‌گران سپرده بودند. و تازه این در حالی بود که روس‌ها تا قریب یک قرن بعد با بی‌رحمی تا آخرین دینار باج سالانه و غرامت خود را از آن مردم فقیر ستاندند و بر آن فقر و جهل و فساد فزودند.

از سوی دیگر انگلستان، به عنوان همسایه‌ی جنوبی، ایران را سپر بلای حفاظت منافع مستعمراتی خود در جنوب و شرق آسیا قرار داده بود و موقعیت اربابانه‌ی را که شرایط و تحولات تاریخی در اختیارش قرار داده بود ناشی از مزیت نژادی خود انگاشته و با چنان نخوت و تکبری رفتار می‌کرد که اگر برای دیگران

شاید برخی این سخن را خوش ندارند. اما حقیقت این است که جنبش مترقی مشروطه‌ی ایران مترقی‌تر از فرهنگ سیاسی مردمی و ملت بود. این جنبش بسیار جلوتر از خواسته‌های مردمی بود. حکومت مردم که اصل نخست هر حرکت دموکراتیکی می‌باشد، در واقع خود بزرگ‌ترین و نخستین ضربه را به نهضتی چنان مترقی وارد می‌کند! حکومت مردم در گزینش تجلی می‌کند و ابزار گزینش رأی مردم است! اما چه چیز بر آراء مردم حاکم است؟ اگر خرد دارای قوه‌ی تمیز و حاکم باشد، آری دموکراسی پیروز شده است! اما در آغاز قرن بیستم، در ایران فقرزده، جنگ‌زده و خودباخته در صد سال جنگ که از شکست شاه سلطان حسین آغاز شد و تا قرارداد ترکمانچای ادامه یافت، و سپس نیز روی آرامش و آسایش به خود ندید کدام عقلانیت عمومی و اجتماعی و گزینش خردورزانه‌ای می‌توانست حاکم باشد؟

سراسر دوران افشاریه و زندیه و آغاز قاجاریه با جنگ‌های صد و شش ساله‌ی فقر‌آور و فرهنگ‌سوز سپری شد. صد سال جنگ بی‌وقفه از سال ۱۷۲۴ که زمان سقوط اصفهان بود، تا سال ۱۸۲۸ که داغ ترکمانچای را بر خود دارد، و پس از آن نیز با دو جنگ ایران و انگلیس بر سر هرات و درگیری‌های مکرر دیگر داخلی و خارجی تا دو جنگ جهانی ادامه یافت، کمر اقتصاد و فرهنگ ایران را خرد کرد و در



قابل تحمل بود برای ایرانیان از اسب فرو افتاده‌ای که به هر حال به اصل خود می‌بالیدند قابل تحمل نبود. این گفته سرگورزلی نماینده‌ی انگلیس به وزارت خارجه‌ی کشورش است که می‌گوید: «حفظ امنیت هند اقتضا می‌کند که ایران ضعیف بماند»! از کتاب "دو سال آخر"، دکتر ابراهیم تیموری [۱]. هشتاد سال پس از آن شکست مادی و روانی، نخبگان ایرانی در شهرهای تهران و تبریز و اصفهان و رشت به رَغم جداماندگی از قافله‌ی جهانی جنبشی را همسو با اقتضای زمان در درون آغاز کردند، که فقط یک سال پس از جنبش مشابه و شکست خورده سال ۱۹۰۵ در روسیه، آن را در شمایل مشروطیت ایران به طور نسبی به ثمر رساندند. این نخستین حرکت برای بازیابی و خیز برداشتن آن مشتزن از پای افتاده بود که در درون انجام شد و به نخبگان ایرانی روحیه و شخصیت داد.

تأکید بر نخبگان ایرانی در چند شهر عمده ایران دلیلی است بر این که بر خلاف طرفداران تفکر اشتراکی گرا و منطق جدلی یا دیالکتیکی آنان، من آن نهضت اصلاح طلبانه را جنبشی ملی و غیرطبقاتی می‌پندارم. در واقع نخبگان ایرانی که بیشتر به اقشار فرهیخته و فرنگ رفته یا با خبر از اخبار فرنگ و تحولات فکری و فرهنگی آن تشکیل می‌شدند، و خواه ناخواه نزدیک‌تر به طبقات میانی و بالای شهری، و از جمله شامل برجستگان روحانیون زمان و بهره‌مند از تعلقات تا حدی هم اشرافی و فرهیختگی بودند، که حتی در میان درباریان و مقربان شاه طرفدارانی داشتند، و سنگینی بار ترکمانچای را نیز ناشی از عقب ماندگی علمی و فنی و فرهنگی خود می‌پنداشتند، خواهان آن بودند که هر طور شده ایران را نیز به فرنگستان برسانند. به عبارت دیگر هدف اصلی از همان آغاز روشن بود.

تماس‌ها و مراودات عباس میرزا، ولیعهد و نایب السلطنه‌ی ایران، با سرداران روس و احساس و لمس تفاوت‌های فرهنگی و فنی، او را به برنامه‌ریزی در تجدد خواهی تشویق کرد.

پس از قرارداد ترکمانچای، هنگامی که خشم و تحقیر فروخورده‌ی ایرانیان، از رفتار متکبرانه و پرنخوت گریبایدوف شاهزاده و شاعر نامدار روس و سفیر آن کشور در تهران فوران کرد و طومار عمر سفیر بی احتیاط را در هم پیچید، شاهزاده عباس میرزا که در واپسین سال عمر دیگر رمقی برای رویارویی دوباره با روس‌ها برایش باقی نمانده بود، بی‌درنگ فرزند برومند خود خسرو میرزا را برای پوزش خواهی به همراه میرزا تقی خان



دموکراسی
مقوله‌ای است که
فرایند آن نیاز به
زمان و بلوغ اجتماعی
دارد. ملت ایران تازه
پیش از اغلب
کشورهای آسیایی و
اروپایی در این راه
قدم برداشته بود،
و این تلاش
سزاوار تحقیر
و اهانت نیست!

است) و در جریان اخبار سیاسی و فرهنگی اروپا قرار داشت، موسیقی و دیگر هنرها چون معماری و نقاشی و مجسمه و مبلمان زیبا و ظریف را خوب می‌شناخت و بسیار مایل بود همه‌ی آنها در ایران نیز چون فرنگ رایج شوند، اما از آن میانه با دیدن شلوارها یا جوراب‌های سفید رقصندگان باله در اوپراهای فرنگ، که آن دامن‌های ساتن یا توری سفید آهارخورده چون چتری بر بالای آن گشوده بود، دستور داد کاریکاتوری از آن به نام شلوار و شلیته در اندرون‌های ایرانی باب شود! در امور دیگر متوجه شد که جز در موارد محدود چون اندرون کاخ خود، نمی‌توان خدا و خرما را باهم خواست! یعنی آن پیشرفت‌های اروپایی آزادی‌ها، قانونگذاری‌ها، دخالت‌های ملت را نیز به همراه داشت، که این بخش آن با مزاج اعلیحضرت سازگار نبود. هرگاه شیر پیشرفت و توسعه‌ی اجتماعی و فرهنگی را اندکی می‌گشود منجر به مطالباتی می‌شد که در نظر ایشان زیاده‌خواهی بود. وقتی شیر را می‌بست، توسعه و ظواهر فرنگستانی مورد علاقه‌ی او نیز کارش به تعطیلی می‌کشید. اما، به هر حال زمان نیز کار خود را می‌کرد. به رغم تذکری که دکتر آجودانی در کتاب مشروطه‌ی ایرانی در باب شکایتی درباره‌ی اینکه «با گشوده شدن این گونه مدارس همه بزودی باسواد

امیرنظام - امیرکبیر بعدی - به سن پترزبورگ یا به قول عامیانه‌ی ایرانی «پتل پورت» اعزام داشت. همین دیدار و آشنایی آتش اشتیاق ترقی‌خواهی را در دل امیرکبیر زنده کرد و بارقه‌ای از آن را نزد شاگردش ناصرالدین شاه به ودیعه گذاشت. همین آتش بود که به محض دستیابی استاد و شاگرد به سلطنت و وزارت، آنان را همچون میجی اصلاحگر ژاپنی بر آن داشت که نخست دارالفنونی برپا کنند و سپس با اصلاحات نظامی و اداری دست زنند. و این برنامه در همان مدت کوتاه حکومت امیر انجام شد و پس از او نیز لنگ‌لنگان ادامه یافت.

در این میان نقش بلاتکلیف و تضاد رفتاری ناصرالدین شاه دیدنی است. او که با محدودیت‌های فراوان مادی و فرهنگی و اجتماعی نیم قرن مقتدرانه حکومت کرد، به طوری که از نشانه‌های بسیار بر می‌آید، خود مشتاق بود بر کشوری پیشرفته و مترقی همچون کشورهای فرنگستان، که دو بار محترمانه از آنجا دیدار کرده بود، حکومت کند. او به زبان فرانسه آشنا بود. شعر می‌سرود و شعر دوست بود، مرحوم اعتمادالسلطنه روزنامه‌ها و نشریات مهم فرانسه زبان را روزانه برایش به صورت ترجمه حضوری می‌خواند (کتاب خاطرات روزنامه‌ی او از مهم‌ترین مراجع تحقیقی عصر ناصری

به نظر من
گرچه نیل به همه ی
خواسته‌های مشروطیت
در جامعه‌ای که
بیش از ۹۰ درصد
جمعیت آن
آلوده به فقر و
بیسوادی و جهل بود
امکان پذیر نبود،
با این حال
آن نهضت را باید
موفق نامید

ارائه داده است به "بدفهمی" متهم نموده، و روشنفکران را از توجه به آن تحولات تاریخی غافل دانسته است. به عقیده ی آجودانی روحانیت آن دوره در واقع ملت را همان امت می پنداشته، و در واقع به دنبال امیال قدرت طلبانه ی خود بوده است و از آغاز سوء تفاهمی میان برداشت های آنان و نوآوری های روشنفکران زمان وجود داشته است. اما باید در نظر داشت که از شمار بسیار اندک روشنفکران آن دوران بدون جلب حمایت ترقی خواهانه ی قشر وسیع تری از حاکمیت از جمله روحانیت مترقی، کاری ساخته نبود.

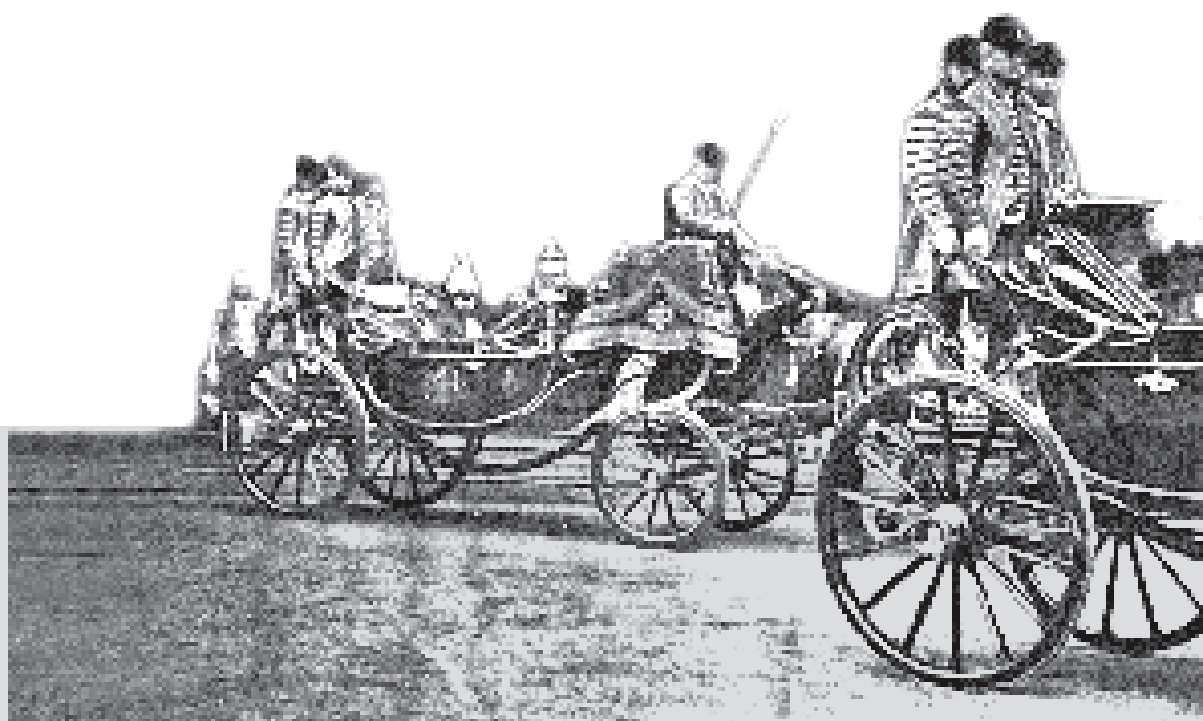
به طوری که در سخنرانی دیگری تذکر دادم آن گونه پیشینه‌های تحلیلی که دکتر آجودانی با پژوهش و زحمت فراوان گرد آورده است فقط یکی از عوامل مؤثر در وضع موجود جوامع به شمار می روند، و عوامل داخلی و خارجی و حتی سلائق شخصی فرمانروایان در وقایع هر دوره مؤثرتراند! آلمان با آن همه پیشینه ی خردورزانه در طی دو نسل، آن هم در قرن بیستم، از خودکامگی قیصری به دموکراسی مغشوش و ایماز و سپس در دورانی نه چندان دور از ما به جباریت فاشیستی هیتلری، و سپس در دو شقه، یکی به تمامت خواهی آرمان مدارانه کمونیستی و دیگری به دموکراسی لیبرال واگذار شد. آیا لیاقت‌های ملت‌های دوباره شده و مشابهت تام پیشینه ی تاریخی آنها یک شبه فرق کرده بود؟ و اکنون دوباره آن پیشینه واحد شده است! آن نارسایی‌ها منحصر به ایران نبوده است. دموکراسی مقوله‌ای است که فرایند آن نیاز به زمان و بلوغ اجتماعی دارد. ملت ایران تازه پیش از اغلب کشورهای آسیایی و اروپایی در این راه قدم برداشته بود، و این تلاش سزاوار تحقیر و اهانت نیست!

می شوند و آن وقت تکلیف ما چه خواهد بود! داد، آن مدارس گشوده شدند، هر چند هنوز هم تا باسوادی همگانی راهی باقی است.

منظور نشان دادن این است که چگونه اندیشه ی ترقی و توسعه ی اجتماعی و فرهنگی تا حد زیادی با الگو قرار دادن غرب، در درون طبقه ی حاکمه ی ایران و طبقات پیرامونی آن پرورانده شد، که دست کم از سواد و امکانات لازم برای خبرگیری از آنچه در جهان می گذشت برخوردار بودند و آنهایی که دور از ایران بودند، چون فتحعلی آخوند زاده یا دایره ی اسلامبول، و سپس برلین، نوشته‌های خود را به ایران می فرستادند، که همان‌ها سرانجام به قتل شاه انجامید!

به طوری که اجمالاً اشاره شد، این ترقی خواهی مشروطه طلبانه در میان فرهیخته ترین کسان در پیرامون هیأت حاکمه رقیق و اندک ایران و در چند شهر مترقی ایران آن روز یعنی تهران، تبریز، اصفهان، رشت و تا حدودی کرمان پرورانده شد. در این باره کتاب‌های بسیار نوشته شده، که شاید آثار فریدون آدمیت و تحلیل‌های آن بسیار روشنگر است.

اخیراً کتابی زیر نام مشروطه ی ایرانی از سوی پژوهشگر دانشمند آقای دکتر ماشاا... آجودانی منتشر شده که حاوی یک سلسله اطلاعات درست و مستند از تحولات تاریخی، و سیر عرفان در ایران از هفتصد سال پیش تا کنون است، که در صغری و کبرای آن آمده و خوانندگان بسیاری را نیز به خود جلب کرده است، در حالی که به نظر اینجانب نتیجه گیری آن ربطی منطقی و عملی به آن مقدمات ندارد، و دانشمند معتبری مانند فریدون آدمیت را که بهترین و معتبرترین اطلاعات و تحلیل‌ها را درباره ی آن جنبش





حکایت دختران قوچان
را شنیده‌اید؟ ماموران
در عوض مالیات و
حق الحکومه، طفلان
و دختران را بزور از
خانواده‌هایشان گرفتند
و به اجنبی‌ها فروختند.
ناموس رعیت، ناموس
دولت است! هیچ
بی‌عصمتی بالاتر از این
نیست که حاکمی راضی
به فروش ناموس رعیت
شود و آنها را به دست
اجانب گرفتار کند

مشروطه خواهانه ندارد- نویسنده‌ی محترم مشروطه‌ی ایرانی از درک متفاوت روحانیت آن زمان از واژه‌ی ملت و مرادف دانستن آن با امت می‌گوید، و خواسته‌ی آن قشر را عدالتخانه می‌داند، نه مجلس قانونگذاری! با توجه به سندی معتبر از اصلی‌ترین رهبر روحانی جنبش مشروطه‌ی ایران، -که بدون وجود او آن جنبش محقق نمی‌شد- نشان می‌دهد که ملیت و نگرانی از دست رفتن استقلال و بکار بردن عدالت و مجلس، دقیقاً در همان مقام و معنای مجلس شورای ملی بوده است که آن را بوجود آورد و خود نمایندگی ارامنه را در آن عهده‌دار شد! و البته او کسی جز مرحوم آیت الله سید محمد طباطبایی نیست! که عنوان آیت‌اللهی به عنوان سیاسی ملی برای نخستین بار به او داده شد. طباطبایی در نامه‌ی خود چنین می‌نویسد:

عریضه‌ی آیت‌الله طباطبایی به مظفرالدین شاه قاجار:

بهار ۱۹۰۶

«علیحضرتا! مملکت خراب، رعیت پریشان و گداست و تعدی حکام و مامورین بر مال و عرض و جان رعیت دراز. ظلمشان اندازه ندارد، از مال مردم هر قدر میلشان اقتضا کند می‌برند، قوه‌ی غضب و شهوت‌شان به هر چه حکم کنند، از زدن و کشتن و ناقص کردن، اطاعت می‌کند. این عمارت و مبل‌ها و وجوهات و املاک در

کره مثال دیگری است! در نیمه‌ی قرن بیستم کره شمالی به آرمانخواهان واگذار شد که بیش از هر چیز در جستجوی قدرت در سایه‌ی دستیابی به بمب هسته‌ای بود، و کره جنوبی که از دیکتاتوری بدنام سینگمان ری آغاز کرده بود قدرت را در توسعه اقتصادی می‌دانست و از آنجا به توسعه‌ی فرهنگی و اجتماعی و سپس به توسعه‌ی سیاسی دست یافت و بدون بمب به قدرتی جهانی و احترام برانگیز بدل شد، و رقیبشان اکنون آن بمب را دارد و دیگر هیچ! اشتراک پیشینه‌ی فرهنگی و تاریخی و حتی خونی مردم کره چه نقش و تأثیری در لیاقت‌های ملت تفکیک شده دارد که اکنون از دو نوع نظام حکومتی کاملاً متفاوت رنج می‌برند یا برخوردارند؟

نوشته‌های میرزا ملکم خان و آخوندزاده و نشریات فارسی استامبول و برلین، نه تنها در جنبش مشروطه‌ی نخبگان ایرانی بسیار موثر بوده، بلکه در اصلاح و نزدیک شدن نشر فارسی به نشر ساده و متین امروزی تأثیر مستقیم گذاشته و مورد پیروی و تقلید قرار گرفته است.

آجودانی در مشروطه‌ی ایرانی در اهمیت کار میرزا ملکم خان تردید و آن را بی‌اعتبار می‌کند، به اعتبار این که او در فکر منافع خود بوده و بابت امتیاز لاتاری از اجانب پول گرفته است، -که به نظر اینجانب آن فساد، هیچ ربطی به نقض ادبی و سیاسی و اثرگذاری آن نوشته‌های



شایع است که فقط ده هزار قوچانی از ظلم به خاک روس فرار کرده‌اند. هزاران رعیت ایران از تعدی حکام و مامورین به ممالک خارجه هجرت کرده، به حمالی و فعلگی گذران می‌کنند و در ذلت و خواری می‌میرند. در فرنگستان تجارت کنیز و غلام ممنوع است چه خبر شده دختران ایرانی را اینطور می‌فروشند؟

اندک زمان از کجا تحصیل شده؟ تمام مال رعیت بیچاره است. اینکه رعایا از شدت فقر فرزندان عزیز خود را بفروشند و بهای آن را به عوض مالیات بدهند و آن وقت اشخاص آن مالیات را به این قسم تاراج کنند، آیا این ظلم نیست؟ حکایت دختران قوچان را شنیده‌اید؟ ماموران در عوض مالیات و حق الحکومه، طفلان و دختران را بزور از خانواده‌هایشان گرفتند و به اجنبی‌ها فروختند. ناموس رعیت ناموس دولت است! هیچ بی‌عصمتی بالاتر از این نیست که حاکمی راضی به فروش ناموس رعیت شود و آنها را به دست اجانب گرفتار کند. شایع است که فقط ده هزار قوچانی از ظلم به خاک روس فرار کرده‌اند. هزاران رعیت ایران از تعدی حکام و مامورین به ممالک خارجه هجرت کرده، به حمالی و فعلگی گذران می‌کنند و در ذلت و خواری می‌میرند. در فرنگستان تجارت کنیز و غلام ممنوع است چه خبر شده دختران ایرانی را اینطور می‌فروشند؟ این حالت مملکت اگر اصلاح نشود عنقریب این کشور جزء ممالک خارجه خواهد شد. البته آن جناب راضی نمی‌شوند در تواریخ نوشته شود در عهد همایونی ایران به باد رفت، اسلام ضعیف و مسلمین ذلیل شدند. اعلیحضرتا چاره‌ی اینکار، مجلس عدالت است. انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم که در آن شاه و گدا مساوی باشند. مجلس اگر باشد این ظلم‌ها رفع خواهد

شد، خرابی‌ها آباد خواهد شد، خارجه طمع به مملکت نخواهد کرد.»

علاوه بر اینکه متن فوق درباره‌ی درک دقیق از معنای ملت تردیدی باقی نمی‌گذارد، با سندی محکم تر باید گفت که با بودن نص، حاجت به اجتهاد نیست! قانون اساسی مشروطه و متمم آن "در حقوق ملت ایران" که برآیند و جوهر و خلاصه‌ی آرمان بیان شده‌ی آن جنبش بوده است، جایی برای تفسیر باقی نمی‌گذارد. همچنان که پیشتر نیز تأکید کرده‌ام، من آن قانون را به زبان عامه سند مالکیت منگوله دار ملت ایران بر این سرزمین، و متمم آن را بنچاق محضری آن می‌نامم! و بدست آوردن این سند پیروزی قطعی و اصلی جنبش مشروطیت ایران است.

به نظر من گرچه نیل به همه‌ی خواسته‌های مشروطیت در جامعه‌ای که بیش از ۹۰ درصد جمعیت آن آلوده به فقر و بیسوادی و جهل بود امکان‌پذیر نبود، با این حال آن نهضت را باید موفق نامید. هرگز نشنیده‌اید که از کورش گرفته تا شاه صفی و فتحعلیشاه و ابن سعود کسی به آنان اتهام سوءاستفاده‌ی مالی و قانون شکنی بزند. تا به امروز نیز کسی به شیخ فلان و امیر فلان و سلطان بهمان که همه‌ی دارایی‌های ملت‌هایشان را یکجا می‌بلعند چنان اتهامی نمی‌زند، زیرا آنان خود، قانون‌اند و خود، مالک‌اند! کسی که خود قانون است قانون شکن

چنان نیست که ژاپن یک
شبه آماده‌ی ترقیات و
پیشرفت‌های امروزی
شده و با عبور از دو
جنگ جهانی از حکومتی
مردم سالارانه برخوردار
شده باشد. سرمایه‌گذاری
اصلی همانی بوده است
که در فرهنگ انجام شده
است و با سرعتی کمتر اما
استوار، ثمر می‌دهد



در ژاپن از همه‌ی کشورهای اروپایی، یعنی فرانسه، انگلیس، آلمان، ایتالیا، و دیگر کشورهای پرمدها، بالاتر باشد! یعنی چنان نیست که ژاپن یک شبه آماده‌ی ترقیات و پیشرفت‌های امروزی شده و با عبور از دو جنگ جهانی از حکومتی مردم سالارانه برخوردار شده باشد. سرمایه‌گذاری اصلی همانی بوده است که در فرهنگ انجام شده است و با سرعتی کمتر اما استوار، ثمر می‌دهد.

این واقعیت برای ما نیز جای امیدواری فراوانی باقی می‌گذارد. زیرا سرمایه‌گذاری‌های کشور، برغم فقر و دشواری‌ها در این زمینه کم نبوده است. امروز بیش از ۹۰ درصد ایرانیان بالاتر از ۶۰ ساله با سواد هستند. بیش از ۲۰ میلیون نفر به تحصیل اشتغال دارند. در حدود ۱/۵ میلیون نفر دانشجو داریم، و از همه مهم‌تر، بیش از ۶۰ درصد آنان دختر هستند. یعنی فرهنگ‌سازان آینده‌ای که شالوده‌های مطمئنی برای آینده‌ی معنوی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی این ملت خواهند بود. آن مالکیت ملی و این تحول فرهنگی نوید دهنده پیروزی آن جنبشی هستند که پدران ما، جلوتر از زمان و حتی جلوتر از مردم خود آن را تثبیت کردند. جنبش مشروطه‌ی ایران شکست نخورده است. باید به همان استقلال‌ی که داشته‌ایم و دیگر ملل مستعمره نداشته‌اند، و به آن نهضت شریف، افتخار کنیم!

نمی‌باشد، و کسی که خود مالک است از ملک خود نمی‌دزدد! می‌خواهم بگویم که حتی تلاش‌های که برای دورزدن آن قانون می‌شد، برگزاری انتخابات قلابی، موادی که با پنهانکاری در میان فصل‌ها و بندهای لوایح بودجه گنجانده می‌شد تا شاید به نوعی در جایی امتیازی داده شود و حیف و میلی انجام گیرد، و غالباً نیز موجب بدنامی و بی‌اعتباری کجروان می‌شد، خود نشانه‌ی اعتبار آن سند اصلی منگوله‌دار بوده است! یعنی اگر حاکمی در مقام مستأجر بدحسابی و خرابکاری هم می‌کرد هرگز در اصل تعلق و مالکیت خانه به ملت خدش‌های وارد نشده است.

در فرانسه نیز پیروزی اصلی انقلاب همین بود و گرنه حکومت بعدی تا سالیان دراز جز وحشت و دیکتاتوری امپراتوری و بازگشت سلطنت ثمری نداشت!

در واقع از مشروطیت به بعد ایران دارای سامانه‌ای شد که حاکم بود. اما بالا بردن کیفیت عملکرد آن سامانه نیاز به تحول بزرگ فرهنگی و اجتماعی داشته است. اجازه دهید یادآور شوم، چنان که آمارتیا سن، اقتصاد دان و فیلسوف بزرگ عصر ما، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل و استاد دانشگاه هاروارد می‌گوید، اصلاحات میچی در ژاپن - که تقریباً همزمان با اصلاحات امیر کبیر آغاز شد، اما بدون وقفه ادامه یافت - موجب شد که در آستانه‌ی قرن بیستم، یعنی صد سال پیش، میزان باسوادی